

Religious Studies

Vol. 11, No. 21, March 2023, 281-308

(DOI) 10.22034/JRR.2023.310922.1936

The Outcome of Religion, Natural Law and Reasoning in the Political View of Edmund Burke¹

Mohammad Karimi Parwiz², Ali Shirkhani³, Ali Mohseni⁴

(Received on: 2021-10-17; Accepted on: 2022-06-11)

Abstract

Edmund Burke is one of the Western thinkers who have attracted the attention of researchers due to the use of pragmatic propositions from religion and philosophy in his political thought. However, the lack of systematic written theory and knowledge has caused contradictory and erroneous interpretations of his thought. Considering the importance of the role of religion and philosophy in Burke's anthropological, epistemological, and sociological foundations and their function in the political and intellectual developments of the past two centuries, the present article by adopting a qualitative approach and applying the method of argumentative analysis seeks to examine the outcome of religion, natural law and reasoning as three fundamental, epistemological, and pragmatic pillars in Burke's thought and to answer some basic contradictions in this regard. The findings show that despite not being a theologian, Burke is against the non-revealed interpretation of religion, human nature, and human society. The same point of view is also present in his epistemological foundations, in such a way that his understanding of natural law, respect for conventional wisdom, belief in the submission of authoritarian government to the law, the continuous emphasis on the rights of citizens, distinction between the functions of practical reason and theoretical reason, and his understanding of social man ordered towards the common good, are all influenced by his theological thought, especially the school of Thomism. Burke lacked a stable system of comparative reasoning and opposing theory in his thought, and his understanding of religion was sometimes partial and based on religious assumptions rather than his understanding of the truth of religion. However, the same divine view is also seen in the purpose and method of his political reasoning and moral theory, which ultimately led to his realistic attention to man, nature, rights, governance, and freedom in the form of divine universal order.

Keywords: Burke, Thought, Reasoning, Revelation, Human, Wisdom, Politics.

1. This article is taken from: Mohammad Karimi Parwiz, "A Comparative Study of Nasr's Traditionalist Thoughts and Edmund Burke's Conservatism", 2021, PhD Thesis, Supervisor: Ali Shirkhani, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Qom Branch, Qom, Iran.

2. PhD Student in Political Science, Islamic Azad University, Qom Branch, Qom, Iran, karimiparvizarticle@yahoo.com.

3. Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Qom Branch, Qom, Iran (Corresponding Author), shirkhani@qom-iau.ac.ir.

4. Assistant Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Qom Branch, Qom, Iran, amohseni@qom-iau.ac.ir.

برآیند دین، قانون طبیعت و استدلال در دیدگاه سیاسی ادموند برک^۱

محمد کریمی پرویز^۲، علی شیرخانی^۳، علی محسنی^۴

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۱]

چکیده

ادموند برک از اندیشمندان غربی است که به دلیل وجود گزاره‌های کاربردشناسانه از دین و فلسفه در اندیشه سیاسی اش توجه محققان را برانگیخته، اما فقدان وجود نظریه و دانش نویسه نظام یافته، باعث تفاسیر متناقض و مغلوطن از اندیشه وی شده است. به دلیل اهمیت نقش دین و فلسفه در مبانی انسان شناختی، معرفت شناختی و جامعه شناختی برک و کارکرد آن در تحولات سیاسی و اندیشه‌ای دو قرن گذشته، نوشتار حاضر با اتخاذ رویکردی کیفی و کاربست روش تحلیل استدلالی، برآیند دین، قانون طبیعت و مشی استدلالی را به عنوان سه رکن بنیادین معرفت‌شناسانه و کاربردشناسانه، در اندیشه برک بررسی کرده و به برخی تناقضات اساسی در این زمینه پاسخ داده است. نتایج حاصل از این تحقیق نشان داد که برک علی‌رغم اینکه الهی‌دان نیست، مخالف تفسیر غیروحیانی از دین، فطرت انسان و جامعه انسانی است. همین دیدگاه در مبانی معرفت‌شناختی اش نیز جاری است، به نحوی که ادراک او از قانون طبیعت، تکریم حکمت عرفی، اعتقاد به انقیاد حکومت استبدادی از قانون، تأکید پیوسته بر حقوق شهروندی، تمایزگذاری بین کارکردهای عقل عملی و عقل نظری و درک او از انسان اجتماعی نظم یافته به سوی خیر عمومی، همگی متأثر از اندیشه الهیاتی او، به ویژه مکتب تومیسیم، بوده است. هرچند برک در اندیشه اش فاقد نظام استدلال قیاسی استوار و نظریه مانع بود و درکش از دین گاه جزئی و بر پایه مفروضات دینی بوده است تا شناخت او از حقیقت دین، اما همین نگاه یزدانی، در هدف و مشی استدلال سیاسی و نظریه اخلاقی برک نیز به چشم می‌خورد که در نهایت باعث توجه واقع‌گرایانه اش به انسان، طبیعت، حقوق، حاکمیت و آزادی در قالب نظم جهان شمول الهی شده است.

کلیدواژه‌ها: برک، اندیشه، استدلال، وحی، انسان، حکمت، سیاست.

۱. برگرفته از: محمد کریمی پرویز، مقایسه تطبیقی اندیشه‌های سنت‌گرایی نصر با محافظه‌کاری ادموند برک، رساله دکتری، استاد راهنما: علی شیرخانی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران، ۱۴۰۰.
۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران، karimiparvizarticle@yahoo.com
۳. استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران (نویسنده مسئول) shirkhani@qom-iau.ac.ir
۴. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران amohseni@qom-iau.ac.ir

مقدمه

برک از متفکران سیاسی بزرگ قرن هجدهم میلادی است که به دلیل تلاش برای پیوند زدن دین و استدلال فلسفی به سیاست کاربردی، توجه متفکران معاصر را برانگیخته است. خوانش دینی از ماهیت و طبیعت انسان، ماهیت جامعه و موضوعات سیاسی، برک را از بسیاری از متفکران قرون هجدهم و نوزدهم غرب متمایز می‌کند. این در حالی است که برک، به دلیل تمایل به خطابه، فقدان نوشتار نظام یافته، فقدان نظریه نظام یافته در دین، فلسفه و سیاست، محل اجماع و مفاهیم محققان و متفکران متأخر بر خود قرار نگرفته است. کم‌رنگ شدن نقش الاهیات در اندیشه برک و فقدان تفسیر الهیاتی از تفکرات او، به ویژه از نیمه دوم قرن بیستم، رواج بیشتری یافت، به طوری که نه تنها الاهی دان بودن برک را در معرض تردید قرار می‌دهد، بلکه او را به اتهام استفاده ابزاری از دین برای اهداف اندیشه‌ای یا به طور کلی، فقدان مفاهیم عمیق از دین، در معرض انتقاد قرار داده است. اینسول (Insole, 2005) در این باره می‌نویسد که اندیشمندان جدید بر سر تومیست بودن یا فایده‌گرا (Utilitarian) بودن برک اجماع ندارند، به طوری که طرفداران فایده‌گرایی برک، مظاهر الهیاتی را یک چرخ هرزگرد در اندیشه برک می‌دانند و او را دارای روحی تجربی‌نگر و فایده‌گرا معرفی می‌کنند و به همین دلیل، سنت‌گرایی برک را ریشه‌دوانده در تقدیس او از عرف می‌دانند. در عوض، طرفداران الهیاتی بودن برک، برای نشان دادن صبغه دینی او، به رشته‌های شاخص قانون طبیعت و اعتقاد به نظم جهان شمول، در اندیشه برک چنگ می‌زنند (Ibid.: 451). با این حال، طیف سوم اندیشمندان معاصر مانند پولاک (Pollock, 1971)، برک را فاقد نظام اندیشه‌ای ایستا می‌دانند و به همین دلیل، او را در هیچ یک از دو دسته فوق قرار نمی‌دهند.

با این حال، فهم فلسفی و دینی و استفاده از این دو مبنا در کنش و مشی سیاسی ادوموند برک برجسته است. بر اساس دیدگاه هریس (Harris, 1993) استفاده از مؤلفه‌های فلسفی، توجه به ایده و تاریخ و مهم‌تر از همه توجه به تفکر (استدلال عملی) از دستاوردهای نظری

ادموند برک است که او را از دیگر متفکران هم‌عصرش متمایز می‌کند، اما توجه به بُعد سیاسی برک و نادیده‌گرفتن وجه منطقی و فلسفی در نوشتار و گفتارش، باعث به حاشیه کشیدن وجه فلسفی برک شده است. مبانی فکری برک تأثیر بسیار در کنش‌های سیاسی معاصر داشته، که از جمله مهم‌ترین آنها انقلاب فرانسه و آمریکا بوده است. همچنین، این اندیشه‌ها در سیاست معاصر بارها، ولو به صورت متناقض، بهره‌برداری شده است. نظر به اینکه اندیشه‌های سیاسی محافظه‌کارانه (Conservatist) برک و توجه او به دین و مبانی اخلاقی در سیاست، می‌تواند برای بافت اندیشه‌ای ایران و تحقیقات علوم سیاسی و اندیشه سیاسی کاربرد داشته باشد و نیز چون تاکنون تحقیق جامعی برای بررسی این اندیشه در ایران صورت نگرفته است، مقاله حاضر جزء نخستین تلاش‌ها در این زمینه است که با بررسی سه خط سیر اصلی سلسله‌مراتبی در اندیشه برک، دکتربین، مبانی معرفت‌شناختی و مبانی کارکردشناختی، به دنبال رسیدن به برآیند دین، قانون طبیعت و مشی استدلالی در اندیشه سیاسی برک است. برای رسیدن به این هدف، داده‌ها و گزاره‌های مرتبط به روش سندپژوهی و تحلیل محتوا جمع‌آوری و دسته‌بندی شد. به منظور تحلیل داده‌ها نیز از روش استدلالی استفاده شده است که در آن از دکتربین دینی به عنوان نظریه بالادستی بهره‌گرفته‌ایم و پس از کشف گزاره‌های دینی در اصول عقاید برک به سمت گزاره‌های قانون طبیعت به عنوان نظریه واسط حرکت می‌کنیم و در گام غایی، مصادیق این دو نظریه بالادستی را در استدلال سیاسی برک می‌کاویم. با بررسی این سه می‌توان به ابهامات اساسی در اندیشه ادموند برک پاسخ داد. بر همین اساس، این مقاله ساختاری سلسله‌مراتبی دارد که از کل به جزء در حرکت است.

۱. پیشینه پژوهش

اگرچه ادموند برک اندیشه‌های سیاسی عمیقی دارد و نظریات تأثیرگذاری درباره برخی از رخداد‌های سیاسی غرب، مانند انقلاب فرانسه، نگاشته که هم درون‌مایه اندیشگانی

(Ideational) و هم کاربست عملی دارد، اما در این خصوص، با خلأ تحقیقاتی مواجهیم. بنابراین، در این بخش، برخی از مطالعاتی را مرور می‌کنیم که جنبه‌های الاهیاتی اندیشه سیاسی غرب را بررسی کرده‌اند. دبیرنیا و اسدآبادی (۱۳۹۵) حاکمیت سیاسی در اسلام و غرب را بررسی مقایسه‌ای کردند و دریافتند که در رویکردهای غربی منفصل از شریعت، بر فرد بماهو فرد به عنوان غایت فی نفسه تأکید می‌شود، به گونه‌ای که مقوله‌هایی مانند آزادی، برابری و کثرت‌گرایی بر مبنای فرد و انسان محورانه تعیین می‌شود و بر این اساس، اراده انسان رأس قدرت و نظر مردم منبع انحصاری مشروعیت است. این در حالی است که بر اساس ادیان الاهی مانند اسلام، پذیرش حاکمیت بر محور خداست (فاضلی، ۱۳۹۰: ۵۸)، ولی تعیین سرنوشت جمعی به انسان‌ها تفویض شده است، یعنی اینکه انسان به حکم فطرت، عقل و شریعت، با اراده خود، حق انتخاب دارد (ملک‌افضلی اردکانی، ۱۳۹۱: ۸۳). در مطالعه‌ای دیگر، زحمت‌کش و جعفری (۱۳۹۰) دریافتند که اگرچه دین در غرب، همچون نهادی معنوی و اغلب فردی تعبیر می‌شود که فاقد جنبه‌های سیاسی و اجتماعی است، اما اندیشمندانی مانند فلورانس، کلاکون، و فرد استرایت بک، دین را دارای جهت‌گیری ارزشی می‌دانند که به جریان سیال اندیشه انسان در ساحات اجتماعی و سیاسی جهت می‌دهد. با این حال، برخی دیگر به دلیل نقص معرفت‌شناختی، کارکرد دین را به اخلاق (سهرابی فر، ۱۳۸۳: ۵) و برخی دیگر نیز به تجربه انسانی و شناخت انسانی از قدرتی فراطبیعی (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۳) تقلیل می‌دهند.

نقیب‌زاده و ایزدی (۱۳۹۴) در مطالعه خود بر این موضوع تأکید کرده‌اند که در عصر پساسکولار در غرب دچار بازخیزش دین در فضای اندیشگانی برای ساحات اجتماعی و سیاسی هستیم، زیرا از یک طرف، عقل و استدلال سکولار وعده‌هایشان برای سعادت بشر را محقق نکرده‌اند و از طرف دیگر، گرایش‌های مذهبی رویکردهای عقلانی‌تری اتخاذ کرده‌اند که ناشی از شناخت صحیح از دین بوده و باعث افزایش هم‌زیستی دین و عقل

بشری شده است. چنین برداشتی در نتایج محمودپناهی (۱۳۹۸) هم به چشم می‌خورد. ساجدی (۱۳۹۴) نیز در نتایج خود تصریح دارد که علل گرایش سکولار برخی اندیشمندان غربی مانند دورکیم، روسو، لاک و وبر و نیز برخی روشنفکران مذهبی غرب ممکن است ناشی از نقص معرفت‌شناختی از دین و بی‌توجهی به عقلانیت دینی باشد. در واکاوی بُعد دیگری از این انفصال، باقری دولت‌آبادی و سنگ‌سفیدی (۱۳۸۹) نشان داده‌اند که سیاست غربی در عصر روشنگری، به‌ویژه بعد از رنسانس، در بستر انسان‌محوری رشد کرد و هویت یافت که بخشی از آن، افزون بر امور مطرح‌شده در فوق، ناشی از مشخصات ماهوی مسیحیت و یهودیت بوده است که برخلاف نقش اسلام در سیاست، تأثیری عرضی بر سیاست داشته‌اند. در نهایت، در مطالعه رحمت‌اللهی و شیرزاد (۱۳۹۶)، نتایج تحقیق نشان داد که برخلاف برخی از تحولات قرون وسطا و دوره معاصر که منجر به تضعیف دین، افول صبغه دین در ساحت اجتماعی، و گذار انسان از ماوراءالطبیعه به سوی طبیعت، از خدا به سوی انسان و از ایمان به عقل شد، نهضتی نوفضیلت‌گرا در میان اندیشمندان جامعه‌گرای غربی شکل گرفته، که مخالف حذف تعلقات دین از ساحات گوناگون زندگی بشری است. بر همین اساس، تحقیق حاضر تلاشی نوآورانه است تا با توجه به خلأ تحقیقاتی ذکرشده در بالا، با اتخاذ رویکرد روش‌شناختی تحلیلی و سلسله‌مراتبی، جایگاه دین، قانون طبیعی، عقل و استدلال بشری در اندیشه سیاسی برک را بررسی کند.

۲. نقش دین در اندیشه ادموند برک

ادموند برک در مدارس تثلیثی (Trinity Schools) تعلیم یافت که در آن زمان خاستگاه تفکر انعکاسی در غرب به شمار می‌رفت و از همین رهگذر به دنیای سیاست راه یافت. اینسول (Insole, 2008)، هدف از بافت‌های آموزشی تثلیثی را که بر پایه نهادگرایی کلیسا بنیان داشت، ایجاد نوعی محیط آموزشی نخبگانی به منظور بهبود فضای اجتماعی

و سطح زندگی از طریق آموزش خودارتقای به متریان می‌داند که در این مسیر از هنر، علم و توسعه مهارت‌های ذهنی به عنوان ابزار و از بسط اخلاق و توسعه اقتصادی به عنوان زیرساخت، استفاده می‌شده است. در زمان زیست برک، الاهیات در اروپای غربی دو شکل اساسی داشت: الاهیات طبیعی و الاهیات وحیانی. در این دسته‌بندی، الاهیات طبیعی به دسته‌ای از گزاره‌ها درباره خداوند و روش‌های او اطلاق می‌شود که به وسیله منابعی که خداوند در انسان تجهیز کرده است (حواس و عقل)، از طریق استدلال انسانی دست‌یافتنی است و برای رسیدن به خدا و فهم آن، به غیر از تعقل انسان و حواس درون‌زاد، به منبع دیگری احتیاج نیست. از طرف دیگر، الاهیات وحیانی به آن دسته از گزاره‌هایی درباره خدا و روش‌هایش اطلاق می‌شود که خداوند آن را مستقیماً افشا کرده است و از طریق رجوع به منابع وحیانی (عهدین در مسیحیت) می‌توان به آن دست یافت. بر اساس دیدگاه هریس (Harris, 1993) برخی متفکران در درون مسیحیت معتقدند الاهیات مسیحی برای اثبات وجود خدا و صفاتش در عهدین، مستقل مطلق از الاهیات طبیعی نبوده است و از همین رو، هر دو الاهیات راهنمایی‌کننده به یک مسیر و مکمل یکدیگرند؛ با این تفاوت که الاهیات طبیعی عام‌تر و الاهیات وحیانی مختص عده محدودی از انسان‌ها بوده است. دوان و اینسول (Dwan & Insole, 2012) این تفاوت را فصل‌تیمیز دو الاهیات و نقطه ظهور دادارباوران/خداباوران (Deists) می‌خوانند که از آن به بعد خدا باوران صف خود را از الاهیات وحیانی جدا کردند و به دلیل عام بودن الاهیات طبیعی و در دسترس بودن آن برای همه انسان‌ها، الاهیات طبیعی را شرط لازم و کافی برای رستگاری بشر دانستند و وحی را لازمه رستگاری ندانستند. اوج این تفکر را می‌توان در اندیشه‌های باتلر (Butler, 1819) یافت که در مبانی خود با عنوان «مانستگی» (Analogy of Religion) ادیان، الاهیات طبیعی و الاهیات وحیانی را دارای الگوهای ساختاری مشابه دانست که در برهان اصلی‌اش در دفاع از این مانستگی، سختی‌های

وحی را همانند سختی‌های طبیعت می‌داند و به این نتیجه می‌رسد که دین طبیعی همسان با جامعه طبیعی است که با ویژگی‌های طبیعی انسان سازگار است. برخی معتقدند برک متأثر از همین مانستگی بوده و دفاع او از جامعه طبیعی در کتاب اثبات جامعه طبیعی (A Vindication of Natural Society) مؤید این ادعا است. این در حالی است که هریس (Harris, 2012)، دیدگاه تشکیکی برک درباره دادارباوران را در همان ابتدای اندیشه‌اش برجسته می‌کند و معتقد است برک، ضمن مخالفت صریح با خدا باوران (deists) و خدا ناپاوران (Atheists)، دین را ابزار پیشرفت اجتماعی انسان می‌داند (Harris, 1993: 92). تفکر مذهبی برک بر این اساس استوار است که دین بنیان جامعه انسانی است (Burke, 1964) و بنابراین مسیحیت نه اعتقادی روحانی، بلکه همچون قالب نظم‌بخش سیاسی برای جوامع بشری کاربرد دارد (Harris, 1993: 98).

یکی دیگر از جنبه‌های محل پرسش در مبانی دینی برک این است که برخی معتقدند اصول عقاید برک مبتنی بر مفروضات مسیحیت است نه خود مسیحیت و بنابراین، برک با درکی حداقلی از مسیحیت، از دین به عنوان ابزاری برای اهداف اندیشه‌ای خود استفاده کرده است. این در حالی است که برک در همان نظریات و دیدگاه‌های اولیه‌اش، دین بدون کارکرد دینی را به موتور محرک حکومت‌ها تشبیه می‌کند و صریحاً تلاش‌های معاصر برای تقلیل دین به عنوان نوعی ابزار سیاسی اجتماعی را در معرض انتقاد قرار می‌دهد. البته بر اساس دیدگاه هریس (Ibid.: 103)، برک بر مزایای اجتماعی مسیحیت بیشتر از خود حقیقت مسیحیت تأکید می‌کند و بر این اساس، دین را منبع تمدن و سنت مسیحیت را مایه رستگاری جاودان در دنیا و آخرت و رفاه دنیوی انسان می‌داند (همان). این در حالی است که برک حقیقت مسیحیت را فرض مسلم دانسته بود، ولی با این حال، تلاشی برای تبیین آموزه‌های مسیحیت نکرد (Ibid.: 94) و به عبارت دیگر رویکرد برک را بیشتر فلسفی و سیاسی می‌داند تا الاهیاتی. بر اساس دیدگاه برک (به نقل از: Stanlis, 2007)، دین منبع

اخلاقیات است و به تبع آن زوال اخلاقیات، امکانی خطرناک برای بشر است. برک (Burke, 1964) این گزاره را که «دین مبتنی بر قانون طبیعت راه درمان و مکمل دین وحیانی است» رد می‌کند و با مرتبط کردن دین مبتنی بر قانون طبیعت با حالت اولیه طبیعت، کارکردهای منحط و ضد اجتماعی دادارباوری/خداباوری را آشکار می‌کند (Harris, 1993: 96). در عوض، او دین وحیانی (مسیحیت) و اخلاق را اصول والا می‌داند که مستقیماً باعث انسجام و توسعه جامعه بشری می‌شود (Burke, 1964: 89). در حقیقت، برک، تعریف ضد بدویت از سرشت جامعه پیش می‌نهد. او جاه‌طلبی انسان را قوه‌ای خدادادی در خلق می‌داند که بر اساس آن، خداوند بشر را در حالت ایستای بدوی خود قرار نداده و بر اساس آن، انسان را به جلو رانده است. او تقلید و رهبری را دو ویژگی دیگر جامعه انسانی می‌داند که باعث پیشرفت انسان شده است. بر این اساس، بدویت غیرطبیعی است، زیرا طبیعت به ساختار سلسله‌مراتبی و ترقی خواه جامعه انسانی تمایل دارد.

در نتیجه‌گیری نهایی اش، برک (به نقل از: Stanlis, 2007) این نکته را مطرح می‌کند که دین با ضمانت اجرایی حکومت، باعث مسئولیت‌پذیری شهروندان در قبال اقدامات خویش می‌شود و از این طریق، آزادی شهروندان را تأمین می‌کند. او این توفیق را منحصر به مسیحیت نمی‌داند و حکومت‌های اسلامی را به دلیل تصویب قوانین الهی و دینی در جامعه، مناسب پیشرفت جوامع مدنی دانسته است. البته بر اساس دیدگاه هریس (Harris, 2012)، برک به نسبت دینی معتقد نبود، بلکه به نوعی به تکثرگرایی دینی و تحمل‌پذیری ادیان نسبت به هم تأکید داشت و به جای توجه به حقیقت ادیان، به مزایای اجتماعی‌شان اشاره می‌کرد. نمود عملی اندیشه‌های دینی برک درباره انقلاب فرانسه عینیت می‌یابد. برک دین را جزء جدایی‌ناپذیر جامعه مدنی می‌داند و خلع ید کلیسا از قدرت و ثروت، از طرف انقلابیون فرانسه را اقدامی برخلاف تعقل و استدلال انسان و فطرت بشری لحاظ می‌کند (Ibid.: 100). او انقلاب فرانسه را دشمن بنیادگرایی کلیسا،

نظم اجتماعی و تفکر صریح دانسته است. برک جایگزین کاتولیسم در انقلاب فرانسه را خرافه پرستی ناسترده، موهوم و منحط می‌داند که انسان را به بربریت، برهنگی و شکل گسسته زندگی برمی‌گرداند (Ibid.: 102).

۳. قانون طبیعت در اندیشه ادموند برک

در طول قرن نوزدهم و در بخشی از قرن بیستم، برک در بین اندیشمندان اصلاح طلب لیبرال محسوب می‌شد که فایده‌گرا و معتقد به اصول اخلاقی است، ولی مخالفت تفسیرشده از برک با قانون طبیعت، جنبه جدیدی از تفکر برک را نمایان می‌کند که شایسته تحقیق بیشتر بود (Stanlis, 2003). بر اساس دیدگاه استنلیس (Stanlis, 2003: 8)، «قانون طبیعت» از مفاهیم بنیادین در تمدن بشری است، به گونه‌ای که آن را سبب ساز نهایی قضاوت اخلاقی، ابزار اندازه‌گیری اعتبار در قانون و حلقه توصیل انسان و خدا در نظام وحیانی می‌داند که در آن بشر را ایده‌ای ناب لحاظ کرده‌اند که در مقام ماهیت فرد عقلانی و آزاد و نیز موجودی اجتماعی، دارای ارزشی منحصر به فرد است.

از نظر مفهومی، متفکران معاصر با برک، درباره اتخاذ دیدگاه نظری شان راجع به قانون طبیعت، از لحاظ زمانی به سه دسته متفکران باستانی، قرون وسطایی و مدرن تقسیم می‌شوند. از لحاظ تمایلات نیز این متفکران، به دسته تومیستی (طرفداران توماس آکوئیناس)، لاک (طرفداران فلسفه لاک) و هابزی (طرفداران فلسفه هابز) تقسیم می‌شوند، ولی اینکه برک در کدام دسته قرار می‌گیرد محل اجماع محققان نبوده است. باکل (Buckle, 1857) برک را روی هم رفته پراگماتیست فایده‌گرا و معتقد به اصول اخلاقی می‌داند. جان مورلی (Morley, 1867) که از بنیان‌گذاران احیای ارزش‌های اخلاقی هنجاری در سیاست است، همین دیدگاه را درباره برک اتخاذ کرده است. این دیدگاه تا اواسط قرن بیستم جاری و ساری بود ولی بر اساس دیدگاه استنلیس (Stanlis, 2007)، ادراک این متفکران از برک

به عنوان فایده‌گرای پراگماتیست، بر اساس دو مفروض سودمندی و حقوق طبیعی بوده است که مبتنی بر آن انتقاد برک از حقوق انتزاعی متافیزیکی را مرادف با بی‌اعتقادی او به اصول اخلاقی تفسیر می‌کردند. این در حالی است که دقیقاً این تفسیر متضاد با واقعیت تفکر برک است. در نیمه دوم قرن بیستم، فرانسیس و کاناوان (Francis & Canavan, 1959)، برک را متفکر قانون طبیعت می‌دانند که اندیشه‌هایش در متافیزیک تومیستی ریشه دارد و به سنت پیشامدرن قانون طبیعت عطف کرده است (Strauss, 1963). برخی دیگر نیز دیدگاه‌های مشابهی را به ثبت رسانده‌اند. همپشر-مونک (Hampsher-Monk, 2009, cited from: Macpherson, 1988)، در تحلیل دیدگاه‌های سیاسی برک، او را متفکری می‌داند که قانون طبیعت را تحت قیومیت قانون الهی و فارغ از کارکردهای زمانی تساوی‌گرا به کار بسته است. این در حالی است که یکی از تازه‌ترین تفاسیر درباره دیدگاه‌های برک، اینسول (Insole, 2012)، تومیست بودن برک را در معرض تردید قرار می‌دهد و او را در تفکرات متمایل به سیسرو معرفی می‌کند که در اندیشه‌اش بیشتر معطوف به منابع کلاسیک است تا نوآوری‌های مدرن. بعدها تومیست بودن برک در بین محققان کم‌رنگ‌تر می‌شود، ولی نگاهش به قانون طبیعی همچنان متأثر از دیدگاه‌های پیشامدرن توماس آکوئیناس لحاظ می‌شود و خود آکوئیناس هم متأثر از سیسرو و افلاطون بوده است (Ibid.).

در تفسیر تبیین تومیستی برک از قانون طبیعت بررسی چند نکته ضروری است؛

۱. درک آکوئیناس از خلقت، در خرد الهی ریشه دارد که بر اساس آن، خلقت، غایت‌شناسانه و بر اساس نظامی منطقی استوار است. بر اساس دیدگاه آکوئیناس، تمام خلقت (کل آفرینش) معطوف به اهداف سرشتی است که بر اساس قدر الهی در ذات آنها نهادینه شده است (Burgess, 2015). بر همین اساس، ذات انسان به گونه‌ای خلق شده است که به دنبال خوبی و نیکی است و مهم‌تر از آن، فطرت انسان به دلیل مسلح بودن به ظرفیت ذاتی عقل عملی، قابلیت ادراک مستقیم علت العلل

- (Prime Motive) (علت اولیه) در کنش انسان را، دارد و بنابراین، انسان، دارای دانش فطری کشف اقدام درست است که بر اساس وجدان به آن عمل می‌شود.
۲. آکوئیناس، قانون جاودانه (Eternal Law) را نشئت گرفته از تطابق کامل خرد الاهی با اراده الاهی می‌داند و خاستگاه آن را اراده اختیاری نمی‌داند. بر اساس دیدگاه آکوئیناس، همه قانون ناشی از شعور و اراده قانون‌دهنده است و بنابراین قوانین طبیعی و الاهی، از اراده متعارف الاهی ناشی می‌شود و قوانین بشری، ناشی از اراده انسان است، در حالی که تعقل و استدلال انسانی، نقش تنظیم‌گری دارد (Burgess, 2015: 25). در امور دنیوی، کارکرد این موضع نظری آکوئیناس این است که مشروعیت همه قدرت‌ها، مشروط به انطباق آن با قانون جاودانه است که خود در قانون طبیعت و قانون الاهی (شریعت) افشا شده است.
۳. آکوئیناس معتقد است انسان از طریق عقل عملی، ظرفیت رسیدن به دانش قانون جاودانه را دارد، اما بشر به دلیل مخلوق بودن، هم از لحاظ معنوی در مرحله هبوط قرار دارد و هم از لحاظ معرفت‌شناختی، محدودیت‌هایی دارد و از همین رو فقط می‌تواند به صورت نسبی به دانش حقیقی نظم خلق شده در جهان دسترسی یابد (Ibid.: 26).
۴. بر اساس دیدگاه آکوئیناس، قانون (قوانین)، اصولاً در حیطه عقل نظری جای نمی‌گیرد و چون بیشتر متوجه موضوعات عملی است، در حیطه عقل عملی قرار دارد.
۵. آکوئیناس، بر اهمیت قوانین متعارف و سنت تأکید دارد و معتقد است وقتی چیزی مرسوم و معروف شد، به مثابه آن است که از قضاوت دانسته (آگاهانه) تعقل ناشی شده است و بر این اساس و مادامی که از شریعت و قوانین طبیعت تخطی نکند، سنت‌ها قدرت قانون را دارند.
۶. بر اساس دیدگاه آکوئیناس، قوانین الاهی (شریعت) که از طریق متون مقدس وحی شده است، نقش اساسی آگاه‌بخش و تشخیصی برای قوانین و سنت‌های

بشری دارد و بر این اساس، قوانین بشری تا زمانی مشروعیت دارند که با قانون جاودانه سازگار باشند.

۷. آکوئیناس به این ادراک رسیده بود که کارکرد اولیه قوانین، اجتماعی است؛ یعنی قوانین در ابتدا کارکرد اجتماعی و حاکمیتی دارند که جامعه را به سمت خیر عمومی و صلاح همگانی سوق می‌دهند. نکته اساسی آنکه، آکوئیناس پیرو سیسرو و افلاطون بوده که سنت بر مبنای تعلق را منبعی مناسب برای قانون معرفی می‌کند.

بدین ترتیب، اینکه برک را منحصرأ تومیست بدانیم محل اجماع متفکران نیست، اما دو سنت فکری که برک در آنها غرق بود، آنجلیکانیسم^۲ و حقوق عرفی، به شدت مرهون تفکرات آکوئیناس است و بر همین اساس، ادراک برک از قانون طبیعت، رابطه آن با سنت، تکریم برک از حکمت عرفی (Customary Wisdom) (عقل عرفی)، تأکید آن بر جامعه مدنی، اعتقاد به انقیاد حکومت استبدادی از قانون، تأکید پیوسته بر حقوق شهروندی، مفروضات انسان‌شناختی او، تمایز او بین کارکردهای عقل عملی و عقل نظری، درک او از انسان اجتماعی نظم‌یافته به سوی خیر عمومی، همگی متأثر از مکتب تومیسم (Thomism) و درک تومیسم از قوانین طبیعت بوده است. تبارشناسی فلاسفه متقدم و متأخر بر برک نیز این خط سیر وابستگی را نشان می‌دهد.

۴. ماهیت استدلال در اندیشه برک

در خوانشی دیگر از مبانی الاهیاتی برک، اینسول (Insole, 2005: 450) تصریح می‌کند که برک صرفاً الاهی‌دان نیست، زیرا او هیچ تلاش نظام‌یافته‌ای برای شناخت ماهیت خدا، هیچ تفسیری از خلقت و هیچ تبیینی از مباحثی مانند هبوط یا رستگاری انسان مطرح نکرده است و بر این اساس، او دانش نویسه محضی بر سیاست ندارد، بلکه به دلیل درک

خطر ناشی از بی‌نظمی، بی‌عدالتی و نبود صلح و صلاح، راجع به کنش‌های غلط موجود، اتخاذ موضع کرده است (Ibid.)؛ و به همین دلیل برخلاف اندیشمندانی همچون هابز، روسو و کانت، برک فاقد فلسفه سیاسی است، بلکه در خط سیر اندیشه‌اش از میراث الاهیون که متضمن نظم جامعه مدنی بوده است، در قبال جنبش‌های مبتنی بر استدلال عقلی، دفاع کرده است. بر اساس دیدگاه فرانسیس و کاناوان (Francis & Canavan, 1959) برک فایده‌گرایی تجربی‌نگر دارای پیش‌فروضات و تعصبات فردی بوده که او را به سمت محافظه‌کاری سوق داده است. استفان (Stephen, 1881) معتقد است برک متافیزیک را به دلیل اصول فایده‌گرایی که زاینده تجربه‌گرایی وی بوده است، طرد می‌کند. مورلی (Morley, 1867: 151) نیز معتقد است نصاب برک در اخلاقیات سیاسی، مطلوبیت و سودمندی و مصلحت برای طیف گسترده‌تر مردم بوده است. لاسکی (Laski, 1920) نیز فلسفه سیاسی برک را تعمیم دقیق از تجربه می‌داند، به گونه‌ای که تفکر استدلال قیاسی در مشی فکری‌اش جای نداشت. فریش (Frisch, 1954) نیز برک را در اهمیت عمل‌همتای ارسطو می‌داند، ولی او را در پذیرش ارجحیت نظر بر عمل، مخالف ارسطو و هم‌راستا با هیوم دانسته که بر اساس آن، احساس و نه تعقل، بنیان طبیعی اخلاقیات، ایده‌ها، عقاید و زندگی بشر را شکل می‌دهد. رد متافیزیک استدلالی در اندیشه برک، مساوی با رد قانون طبیعی استدلالی است که بنیان اخلاقیات است (Huntington, 1957)، زیرا قانون طبیعی در تضاد با دکترین محافظه‌کاری برک قرار می‌گرفت. کراستون (Cranston, 1976) نیز معتقد است برک به دلیل زمینه‌های پوزیتیویستی، قانون طبیعی، آزادی، برابری و حقوق شهروندی را نادیده گرفته است.

این در حالی است که فرانسیس و کاناوان (Francis & Canavan, 1959: 61)، این نتیجه‌گیری‌های بعضاً متناقض از اندیشه برک را رد نمی‌کنند، ولی آنها را معیوب می‌دانند و این تفاسیر را ناشی از تفاسیر گوناگون از مفاهیم «نظریه»، «متافیزیک»، «تجربه» و

«مصلحت» در اندیشه برک می‌دانند. با توجه به اینکه پُرکاربردترین تفاسیر از اندیشه برک در علوم سیاسی است، نقش تفکر برک، به‌ویژه استدلال انسان در علوم سیاسی، بررسی شده است. برک صراحتاً از حکمت سیاسی سخن به میان می‌آورد که بیشتر به بُعد عملی استدلال معطوف است و در بردارنده اقدام عمومی در جهت هدف عمومی است. او فلسفه نظری را مسئول مشخص کردن هدف می‌داند اما سیاست‌مدار را فیلسوف عملی می‌داند که بهترین مسیر برای رسیدن به هدف و تحقق هدف در حیطه مسئولیت او است؛ بنابراین، در منظر برک، استدلال سیاسی، اتخاذ روش‌های رسیدن به هدف است. برای فهم بهتر اندیشه سیاسی برک، زیرمؤلفه‌های این اندیشه را بررسی می‌کنیم.

الف. هدف استدلال سیاسی: هدف اصلی در استدلال سیاسی برک، رسیدن به مصلحت یا خیر سیاسی است. بر این اساس، استدلال سیاسی یا حکمت سیاسی، کارگردان کنش‌های سیاسی برای رسیدن به این هدف است. بر اساس دیدگاه فرانسیس و کاناوان (Ibid.: 63) در اینجا کنش سیاسی، از تفکر (اندیشه) محض تمیز داده شده و هدف آن خیر و رسیدن به مصلحت دانسته شده است نه رسیدن به حقیقت؛ به عبارت دیگر، خیر و مصلحت در این مفاد، الزاماً مرادف با خیر و خوبی در اخلاقیات نیست. بر اساس دیدگاه برک، چون انسان طبق انگیزش‌های متناسب با علایق و منافعش کنش می‌کند، برای رسیدن به مصلحت، چه بسا اقداماتی انجام دهد که از نظرگاه اخلاق، صحیح نباشد. برک معتقد است سیاست، حیطه تمایز حق و باطل نیست، بلکه حیطه خیر و مصلحت است. البته بر اساس دیدگاه فرانسیس و کاناوان (Ibid.)، حکمت سیاسی‌ای که برک مطرح کرده، ناقض اخلاقیات نیست، بلکه اخلاقیات را نیز در بر می‌گیرد. هدف سیاسی از اندیشه برک، دارای مشخصات زیر است: ۱. بر اساس دیدگاه برک، استدلال سیاسی باید بر مبنای هدف عینی باشد؛ به عبارت دیگر، (مصلحت) در اندیشه برک، مفهومی انتزاعی نیست و مردم می‌توانند

آن را اندازه‌گیری و ارزیابی کنند. بر این اساس، مفاهیمی مانند «آزادی»، بر اساس معیارهای عینی و متناسب با بافت زندگی مردم تبیین می‌شود (مثلاً دادن مالیات در کشوری مصداق آزادی، و در کشور دیگر مصداق اجبار است)؛ به عبارت دیگر، استدلال سیاسی محقق‌کننده مصلحت سیاسی مردم در بافت خاصی است و معیار خیر و مصلحت بر اساس مردم همان بافت تعیین می‌شود؛ ۲. هدف و مصلحت در اندیشه سیاسی و استدلال سیاسی برک، قابلیت اجرایی دارد. بر اساس دیدگاه برک، مادر جوامع، رضایت و نارضایتی مطلق نداریم، زیرا شرایط بافتی، محدوده مصلحت و خیر دست‌یافتنی را شکل می‌دهد. زمان، طبیعت و منابع، تأثیر بسیار بر تحقق خیر و مصلحت (که هدف غایی استدلال سیاسی است) دارند. استدلال سیاسی قابلیت ساخت منابع را ندارد، زیرا آنها بر اساس طبیعت یا شانس در اختیار ما قرار می‌گیرند؛ بنابراین، هدف استدلال سیاسی نمی‌تواند ایدئالی انتزاعی باشد، بلکه واقعیتی عینی است که در محدوده امکان عملی قرار دارد؛ ۳. خیر سیاسی، به عنوان هدف استدلال سیاسی، به تناسب ذات پیچیده انسان دارای ساختاری پیچیده است و با ورود به حیطه اجتماع دارای پیچیدگی‌های مضاعف می‌شود (Stanlis, 2007). بر همین اساس، هدف سیاسی نباید صرفاً قابلیت عملیاتی داشته باشد، بلکه باید آن را در تناسب با دیگر اهداف سیاسی ناشی از کنش سیاسی، تحلیل کرد. به این دلیل، یک هدف صریح و ساده سیاسی، وقتی در بافت عملیاتی قرار می‌گیرد همچون یک جزء در منظومه‌ای پیچیده لحاظ می‌شود؛ ۴. بر اساس دیدگاه برک (Burke, 1852)، هدف سیاسی نه تنها محدودیت‌های فوق را دارد، بلکه از نقص و فقدان جامعیت هم مبرا نیست و به عبارت دیگر، رسیدن به هدف جامع، مانع و کامل، امکان‌پذیر نیست، اما با این حال، یک هدف سیاسی مبتنی بر رسیدن به صلاح و خیر، علی‌رغم نقصان هنوز دارای ماهیت هدف و مصلحت است و باید دنبال شود.

ب. شیوه استدلال سیاسی: بر اساس دیدگاه برک، فرآیند قضاوت در استدلال سیاسی، برخلاف ریاضیات و مهندسی، مبتنی بر اعتقاد به اصالت ادراکات ذهنی و محاسبه بر اساس ارزش‌های اخلاقی صحیح است که منجر به نوعی عدم حتمیت اجتناب‌ناپذیر می‌شود که آثارش در همه کنش‌های مبتنی بر حکمت سیاسی انسان به چشم می‌خورد، زیرا در استدلال سیاسی، هدفی که به دنبالش هستیم هنوز وجود ندارد، بلکه قرار است از طریق کنش در بافتی غیرحتمی (که امکان ارزیابی و محاسبه همه عوامل آن وجود ندارد)، به موجودیت برسد (Burke, 1852: 32). به همین دلیل، راه‌های رسیدن به هدف، بدون واسطه، خیر یا شرند که حتمیت‌های ما را شکل می‌دهند اما خود هدف از دو جنبه، مشکل‌آفرین است؛ نخست اینکه، آیا امکان حصول دارد؟ و دوم اینکه، بر فرض وصول، همان هدف دلخواه ما باشد. در این عدم حتمیت مضاعف، به هیچ وجه نمی‌توان از موفقیت‌آمیز بودن روش‌ها و ابزار رسیدن به هدف، اطمینان حاصل کرد و فقط بر اساس بافت موقعیتی می‌توان میزان موفقیت آنها را تخمین زد و هر چه هدف پیچیده‌تر باشد، این تخمین دشوارتر است (Ibid.: 33). به همین دلیل عدم حتمیت، بر همه جنبه‌های استدلال عملی سایه افکننده است و بنابراین، در استدلال سیاسی، رسیدن به استدلال قیاسی، جای ندارد و در عوض باید از نقش تجربه بهره گرفت و در عین حال تکیه تام بر تجربه را نیز نهی می‌کند. البته در کنار استفاده از تجربه، مشورت اجتماعی و برقرارکردن تعادل بین مزیت-زحمت، از اصول اساسی در استدلال سیاسی برک است.

ج. نظریه اخلاقی: حکمت سیاسی و عملی برک، ناقض نظریه اخلاقی نیست و وجود نوعی نظم اخلاقی طبیعی را تأیید می‌کند، به گونه‌ای که در اندیشه برک، قوانین اخلاقی، در سطح بالاتری از دستورالعمل‌های حکمت عملی‌اش قرار می‌گیرند (Francis & Canavan, 1959: 71). ولی تلاش برای تحلیل و بررسی نظام یافته اصول

اخلاقی، از خود نشان نداد و دیدگاه اخلاقی‌اش صرفاً از آموزه‌های قانون طبیعت او سرچشمه می‌گرفت، به گونه‌ای که بدون تمرکز بر نظریه قانون طبیعت، اصول و مفروضات آن را در اندیشه فردی، به کار می‌گرفت (همان) و علی‌رغم نظر منتقدان، همانند هیوم، اخلاقیات را به احساسات، تصورات و سنت‌ها تقلیل نداد و مخالف نظریه زیباشناختی ماتریالیستی راجع به اصول اخلاق بود (Burke, 1706)؛ بنابراین، ایده اصلی در تفکر برک، ایده نظم جهان شمول الهی در قالب قانون طبیعت است که در عقاید سیاسی و اجتماعی او نیز جاری است (Ibid.: 54). بر اساس دیدگاه فرانسیس و کاناوان (Francis & Canavan, 1959)، برک، علی‌رغم عیب‌جویی مداوم از متافیزیک، دارای بنیان‌های متافیزیکی در اندیشه‌اش بود. درک او از ساختار قدرت و جامعه بر اساس مفروضات قطعی موجود در نظم جهان شمول است؛ بنابراین، مفروضات مقدم بر اندیشه برک را می‌توان در دو عنوان خلاصه کرد؛ اول اینکه، قانون اخلاق، بنیان و قالب علم سیاست است و اصول سیاست صحیح، همان اصول تعمیم‌یافته اخلاق هستند؛ دوم اینکه، قانون اخلاقی، خود نیازمند وجود نظم جهان شمول قابل درک است که انسان، علی‌رغم ضعف ذهنی خود، قادر به درک آن است و همین درک الزامات اخلاقی ما را شکل می‌دهد. اعانه‌الاهیات به اندیشه برک نیز در آنجا متجلی می‌شود که برک برخلاف سیسرو، منبع و منشأ نظم اخلاقی را همان آموزه‌های مسیح در خلقت الهی می‌داند، به گونه‌ای که قانون اخلاقی، به دلیل اشتقاق از قانون الوهیت، صورت ازلی خود را در قانون خدا می‌یابد؛ و بر این اساس، جاودانه و تغییرناپذیر است و استدلال و اراده در آن مشابه‌اند. با این حال، درک برک از قانون طبیعی ناشی از نوعی نظام استدلال قیاسی استوار نبود، بلکه بر اساس ادراکی تجربی و جزئی از آن بود که خود ظرفیت‌های بحث بیشتری دارد و خارج از حیطه بحث این نوشتار است.

نتیجه

با توجه به آنچه گذشت، انسان‌شناسی برک در تفکرات مسیحی‌اش ریشه دارد و بر این اساس، اصولی را که در سیاست از آن بهره می‌گیرد می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. توجه به واقع‌گرایی در معرفت‌شناسی: توجه به طبیعت، قانون طبیعت و حقوق طبیعی، باعث استخراج نوعی قالب کار سیاسی از اندیشه برک شد که ناشی از توجه او به این علت‌العلل بوده است. توجه برک به واقع‌گرایی سیاسی، در لزوم حکومت مشروع، ریشه دارد؛ به عبارت دیگر، واقع‌گرایی سیاسی برک، از ریشه مسیحی او در تومیسیم و همچنین واقع‌گرایی افلاطونی نشئت می‌گیرد که در تضاد با توجیهات آموزه‌های لیبرالی برای اتخاذ رویکردهای انقلابی است. در این راستا، اندیشه سیاسی برک بر اساس بنیان‌های قانون طبیعت استوار است که به این اندیشه موضعی یزدان‌گرایانه و به فهم او از ماهیت انسان، موضعی واقع‌گرا هدیه می‌کند.

۲. فهم دینی از ماهیت انسان متمدن: برک بر اساس آموزه‌های دینی‌اش، انسان را دارای ذاتی اماره به سوء، می‌داند که در حضرت آدم تا انسان متمدن امروزی جاری بوده و بر همین اساس، به رهایی کامل انسان، در هیچ برهه‌ای معتقد نیست؛ لذا، اندیشه‌های لیبرال مبنی بر رهایی انسان در دنیایی عاری از قانون را، فهمی بسیار خوش‌بینانه از فطرت و ماهیت انسان می‌داند. در عوض، برک راجع به جایگاه انسان در نظام خلقت بشری، نگاه امیدوارانه دارد و انسان را دارای ظرفیت عمیقی برای انجام دادن خیر می‌داند، اما شرط هدایت را لازمه این موفقیت لحاظ می‌کند. در این نگاه، انسان موجودی اجتماعی است که از لحاظ هستی‌شناسی به دیگر انسان‌ها وابسته است و در این جامعه انسانی وظایفی دارد که خداوند به او محول کرده است. در انسان‌شناسی برک، توجه به حقوق اجتماعی انسان، بدون توجه به فطرت انسان مطرود است.

۳. حاکمیت و آزادی: حاکمیت در نگاه برک بر مبنای نوعی نظم الاهی قابل فهم استوار است که بر اساس آن، حاکمیت دینی، سیاسی و اجتماعی، مبتنی بر سنت (عرف) است. او حاکمیت در زمین را در طول حاکمیت خدا و اراده خدا می‌داند که به شکل سلسله‌مراتبی، باعث نظم بخشیدن به هستی شده است. بر این اساس، حاکمیت، بر مبنای اراده صرف انسان را، مشروع نمی‌داند. بر اساس دیدگاه استنلیس (Stan-lis, 2007)، در نگاه برک، حاکمیت از آن خدا است و همه حاکمان زمینی، باید به صورت اخلاقی، بر وجود خدا، تأییدی باشند و از منبع قدرت خود، آگاهی داشته باشند و به پاسخ‌گویی نهایی در محضر این منبع قدرت معتقد باشند. بر این اساس، جامعه‌ای که با روح اخلاقیات زنده شده باشد و بر اساس نظم الاهی سازمان یافته باشد، جامعه‌ای آزاد به شمار می‌رود.

به طور خلاصه می‌توان گفت، نظریه سیاسی ادموند برک که مبتنی بر عقل عملی است، نشان‌دهنده دیدگاه سیاسی وی و برخاسته از مبانی عقیدتی او است. ادراک برک از ساختار صحیح جامعه انسانی و اصول و عقاید سیاسی اش را، که مبتنی بر تجویز و در عین محافظه‌کاری دارای تمایلات اصلاح طلبانه است، نمی‌توان به سنت فلسفی و تجربه‌گرایی محض تقلیل داد. واضح است که برک به عقل انتزاعی انسان تکیه مطلق نداشته است، و کاربست گزاره‌های مبتنی بر سنت، تجربه و ماهیت تکاملی اجتماع انسانی، تمامیت اندیشه اش را شامل نمی‌شود. نتایج حاصل از این تحقیق نشان می‌دهد، با اتخاذ دیدگاهی جامع و غیرموزاییکی، می‌توان دریافت که بروز این گزاره‌ها در اندیشه برک، نشان‌دهنده نوعی الگوی منسجم فکری است که در رأس آن، طراحی خالق (خداوند) و در طول توالی آن، الزامات طبیعت، نظم اجتماعی مصنوع ذهن انسان، و اراده انسان قرار گرفته‌اند. به بیان دیگر، کلیدی‌ترین گزاره در اندیشه سیاسی برک، همین توالی نشئت‌گرفته از اراده خدا

است که در عقل سیاسی بشر نمود یافته است. اگر بخواهیم خوانشی الاهیاتی از اندیشه برک مطرح کنیم، می‌توان دریافت که او از همان ابتدا دارای زمینه‌های فضیلت‌گرایی بوده، که با فهم خود از مسیحیت، مناسبات بشری بدون تعلقات دینی را برای نوع بشر خطرناک می‌دانسته است. فهم او از دین تومیستی بوده است، زیرا با تمام مفروضات مسیحیت تومیستی از جمله تأکید بر سنت، خرد تجمعی، استدلال محتاطانه، اولویت دادن به حاکمیت قانون و تأثیر قانون طبیعی بر قانون عرفی سازگاری دارد، به طوری که می‌توان نتیجه گرفت که همه آرای برک در دوگانه سیاست و دین، هیچ کدام خلقی جدید نبوده، بلکه ناشی از عقاید دینی و منطق سیاسی ناشی از آن در قرون هجدهم، نوزدهم و بیستم میلادی بوده است که در واکنش به برخی رخداد‌های اجتماعی، مانند انقلاب فرانسه یا قراردادگرایی رادیکال، مطرح شده و در این مسیر، برک را در تقابل با اندیشمندانی مانند لاک قرار می‌دهد. اگرچه برک متأثر از مسیحیت، جهان بینی درستی از مشکلات جامعه بشری پس از حذف تعلقات دینی پیش می‌نهد، اما به دلیل نارسایی‌های ماهوی در مسیحیت (که در مقایسه با مذاهبی مانند تشیع فاقد نظریات سیاسی همچون نظریه حکومت‌داری ولایت فقیه است) یا به دلیل فقدان فهم عمیق از دین، به تأثیر عرضی مسیحیت بر مناسبات سیاسی بسنده کرده است و بر همین اساس فاقد دانش نویسه ملموس یا نظریه‌ای کاربردی برای کاربرست دین در سیاست است. در مقابل، اندیشمندانی مانند مارکس و لاک در دوره‌های مختلف، علی‌رغم نقص معرفت‌شناختی در اتخاذ رویکردی سکولار برای اداره جامعه بشری، دارای نظم روش‌شناختی بوده‌اند. به عبارت دیگر، برک در لایه هستی‌شناسی و شناخت خود از مشکلات جامعه بشری و در لایه معرفت‌شناسی به دلیل اتخاذ رویکرد خداگرایانه، برجستگی دارد، ولی در لایه روش‌شناختی، فاقد دانش نویسه یا نظریه برای کاربرست موضع نظری خویش است.

با این حال، نتایج تحقیق حاضر نشان داده است که می‌توان از لحاظ معرفت‌شناختی و روش‌شناختی رابطه‌ای ملموس بین خط سیر فکری ادموند برک و الاهیات تومیستی برقرار کرد. در بخش روش‌شناختی هم تمایل ادموند برک به سنت‌گرایی و امدار تأثیرپذیری حقوق عرفی و سنتی زیست‌بوم برک از همین اندیشه تومیستی است که با اصول بدیهی کلیسا همخوانی داشته است و از این حیث، ادموند برک را برخلاف تصور رایج در مقابل لیبرالیست‌های قراردادگرا قرار می‌دهد. در بخش معرفت‌شناختی هم علی‌رغم نواقص اشاره شده در فوق، برک بر اساس درک خود از مفاهیم پیشامدرن قانون طبیعت که خود نشئت‌گرفته از تومیسم بوده، تمایلات خداگرایانه داشته و برخلاف اندیشمندانی مانند هابز و لاک، قانون طبیعت را بر اساس مفاهیم مدرن به اصول بدیهی انسان‌شناختی، که ناشی از مشاهده و تجربه انسانی است، تقلیل نداده است. البته برک در اندیشه سیاسی‌اش با اندیشه‌های مدرن لاک و هابز، مانند آزادی و برابری، مخالفتی نداشته، بلکه با شیوه و روش‌شناسی استدلال آنها که عمدتاً قیاسی بوده، مخالفت داشته و معتقد بوده است که این کاربرد از معرفت‌شناسی در سیاست باعث نابودی سازمان‌های اجتماعی بشری می‌شود که در طول قرن‌ها شکل گرفته است. از لحاظ کارکردشناسی هم ادموند برک استدلال سیاسی متمایزی دارد که در لایه‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی‌اش ریشه دارد. برک معتقد است استدلال سیاسی قیاسی بر مبنای اصل حقوق انسان، نمی‌تواند منجر به ایجاد نوعی از حکومت شود که ناعدالتی را در جوامع انسانی از بین می‌برد؛ و به نوعی از حزم و پروا در امور سیاسی و حکومت‌داری معتقد است که زاییده دین است و بر همین اساس با استدلال سیاسی استنتاجی و عقل‌گرا و جایگزینی قانون طبیعی (خداگرایی) با حقوق طبیعی (انسان‌گرایی) به شدت مخالف بود. او سکولارسازی جوامع را مانع رشد عدالت می‌داند و معتقد است با جداسازی جامعه از دین، تمایلات اخلاقی در سطح فردی و اجتماعی به محاق می‌رود و از سعادت دور می‌شود. به همین دلیل بود

که با انقلابیون عقل‌گرای فرانسه و انگلیس به شدت مخالف بود. بدین ترتیب علی‌رغم وجود برخی از نقص‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در اندیشه سیاسی برک، این اندیشمند در هر سه سطح مطرح‌شده گرایش‌های الاهیاتی داشته که در سطح کارکردی در استدلال سیاسی وی نیز نمود عینی یافته است.



پی‌نوشت‌ها

۱. ایمان به خدا در مقام آفریدگار طبیعت، بدون ایمان به وحی و دخالت خدا در گردش طبیعت (آشوری، ۱۳۸۴).

۲. یکی از رسوم مسیحیت که نشئت‌گرفته از اصلاحات پروتستان‌ها در قرن شانزدهم میلادی است. تعهد مطلق به متن کتاب مقدس یکی از شاخصه‌های اصلی این گرایش است.



منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۴). فرهنگ علوم انسانی، تهران: نشر مرکز، ویراست دوم.
- باقری دولت‌آبادی، علی؛ سنگ‌سفیدی، محمدرضا (۱۳۸۹). «نقش انگاره‌های دینی در سیاست: عرضی یا ماهوی»، در: پژوهش حقوق عمومی، س ۱۲، ش ۲۹، ص ۵۳-۸۰.
- دبیرنیا، علی‌رضا؛ اسدآبادی، طیبه (۱۳۹۵). «حاکمیت مردم در اندیشه سیاسی غرب و اسلام؛ نظام دموکراتیک و نظام مبتنی بر شریعت مقدس در قانون اساسی ایران»، در: پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، س ۳، ش ۳، ص ۲۵-۵۰.
- رحمت‌اللهی، حسین؛ شیرزاد، امید (۱۳۹۶). «تأملی بر جایگاه دین در تحولات اخلاق سیاسی غرب»، در: فلسفه دین، س ۱۴، ش ۴، ص ۷۲۳-۷۴۲.
- زحمت‌کش، مهدی؛ جعفری، علی (۱۳۹۰). «رابطه دین و سیاست در اسلام»، در: سیاست خارجی، س ۲۵، ش ۳، ص ۷۵۷-۷۸۴.

- ساجدی، امیر (۱۳۹۴). «جایگاه و کارویژه‌های سکولاریسم در غرب و جهان اسلام»، در: علوم سیاسی، س ۱۱، ش ۳۱، ص ۴۹-۹۲.
- سهرابی‌فر، محمدتقی (۱۳۸۳). «گذر از تعریف دین به شمول‌گرایی»، در: رواق اندیشه، ش ۳۱، ص ۲۴-۴۵.
- فاضلی، میرزا حسین (۱۳۹۰). جایگاه مردم در نظام سیاسی دینی از منظر آیت‌الله نائینی و شهید صدر، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
- محمدی، سید مرتضی (۱۳۸۵). «رابطه دین و سیاست در سه حوزه نبوت، امامت و فقاہت»، در: فلسفه، کلام و عرفان، ش ۲، ص ۲۳-۵۳.
- محمودپناهی، سید محمدرضا (۱۳۹۸). «سکولاریسم یا پست سکولاریسم؛ بررسی نسبت دین و سیاست از دیدگاه هابرماس و مطهری»، در: پژوهش‌های علم و دین، س ۱۰، ش ۲، ص ۲۳۵-۲۶۱.
- ملک‌افضلی اردکانی، محسن (۱۳۹۱). «ماهیت و حکم شرکت در انتخابات از منظر فقه سیاسی اسلام»، در: حکومت اسلامی، ش ۶۶، ص ۸۳-۱۰۸.
- نقیب‌زاده، احمد؛ ایزدی، امیرمحمد (۱۳۹۴). «رابطه دین و سیاست در عصر پساسکولار»، در: پژوهش‌نامه علوم سیاسی، س ۱۰، ش ۴، ص ۱۹۴-۲۱۷.
- Buckle, H. T. (1857). *History of Civilization in England*, London: Parker and Son.
- Burgess, S. (2015). *A Theological Defense of Burkean Conservatism and a Critique of Contractarian Liberalism*, Unpublished PhD Dissertation, University of Oxford.
- Burke, E. (1852). "Speech on a Motion for Leave to Bring in a Bill to Repeal and alter certain Acts Respecting Religions Opinions." 1792. In *The Works and Correspondence of Rt Hon. Edmund Burke in Eight Volumes*. Vol. 6, 101-11, London: Francis and John Rivington.
- Burke, E. (1964). *A Historical Study*, London, A compilation of Orations by Peggis, A.c. Westminster.
- Butler, J. (1819). *The Analogy of Religion, Natural and Revealed*, University of California Press.

- Cranston, M. (1976). "The French Revolution in the Minds of Men", in: *The Wilson Quarterly* 13 (3), pp. 46-55.
- Dwan, D.; Insole, Ch. (2012). *The Cambridge Companion to Edmund Burke*, Cambridge University Press.
- Francis, P.; Canavan, S. J. (1959). "Edmund Burke's Conception of the Role of Reason in Politics", in: *The Journal of Politics*, 21 (1), pp. 60-79.
- Frisch, M. (1954). "Burke on Theory", in: *Cambridge Journal*, 2, pp. 292-297.
- Hampsher-Monk, I. (2009). *Edmund Burke*, Routledge.
- Harris, I (2012). "Burke and Religion", In: (eds.) Dwan, D & Insole, Ch. (2012). *The Cambridge Companion to Edmund Burke*, Cambridge University Press.
- Harris, I. (1993). *Pre-Revolutionary Writings*, Cambridge University Press.
- Huntington, S. P. (1957). "Conservatism as an Ideology", in: *American Political Science Review*, 51 (2), pp. 454-473.
- Insole, Ch. (2005). *The Politics of Human Frailty: A Theological Defense of Political Liberalism*, Notre Dame, Ind.: University of Notre Dame Press.
- Insole, Ch. (2008). "Two Conceptions of Liberalism: Theology, Creation, and Politics in the Thought of Immanuel Kant and Edmund Burke", in: *Journal of Religious Ethics*, 36 (3), pp. 447-489.
- Laski, H. J. (1920). *Political Thought in England from Locke to Bentham*, Echo Library.
- Morley, J. (1867). *Edmund Burke: a Historical Study*, London: MacMillan.
- Pollock, F. (1971). *Spinoza: His Life and Philosophy*, Kegan Paul Publications.
- Stanlis, P. (2003). *Edmund Burke and the Natural Law*, Routledge.
- Stanlis, P. (2007). *Edmund Burke: Essential works and Speeches*, Routledge.
- Stephen, L. (1881). *History of English Thought in the Eighteenth Century (Volume II, reprinted in 2005)*, Adamant Media Corporation.
- Stephen, L. (2005). *History of English Thought in the Eighteenth Century (Volume II, reprint of 1881)*, Adamant Media Corporation.
- Strauss, L. (1963). *Natural Right and History*, Chicago, University of Chicago Press.

References

- Ashuri, Dariyush. 2005. *Farhang Olum Islami (A Dictionary for Human Sciences)*, Tehran: Center Publication, Second Edition. [in Farsi]
- Bagheri Dolatabadi, Ali; Sangsefidi, Mohammad Reza. 2010. "Naghsh Engareh-hay Dini dar Siyasat: Arazi ya Mahowi (The Role of Religious Concepts in Politics: Extrinsic or Intrinsic)", in: *Public Law Research*, yr. 12, no. 29, pp. 53-80. [in Farsi]
- Buckle, H. T. 1857. *History of Civilization in England*, London: Parker and Son.
- Burgess, S. 2015. *A Theological Defense of Burkean Conservatism and a Critique of Contractarian Liberalism*, Unpublished PhD Dissertation, University of Oxford.
- Burke, E. 1852. "Speech on a Motion for Leave to Bring in a Bill to Repeal and alter certain Acts Respecting Religions Opinions". 1792. in *The Works and Correspondence of Rt Hon. Edmund Burke in Eight Volumes*. vol. 6, 101–11, London: Francis and John Rivington.
- Burke, E. 1964. *A Historical Study*, London, A Compilation of Orations by Peggis, A.c. Westminster.
- Butler, J. 1819. *The Analogy of Religion, Natural and Revealed*, University of California Press.
- Cranston, M. 1976. "The French Revolution in the Minds of Men", in: *The Wilson Quarterly* 13 (3), pp. 46-55.
- Dabirnia, Ali Reza; Asadabadi, Tayyebeh. 2016. "Hakemiyat Mardom dar Andisheh Siyasi Gharb wa Islam; Nezam Demokratik wa Nezam Mobtani bar Shariat Moghaddas dar Ghanun Asasi Iran (The Governance of the People in the Political Thought of the West and Islam; The Democratic System and the System Based on the Holy Sharia in the Constitution of Iran)", in: *Comparative Research of Islamic and Western Law*, yr. 3, no. 3, pp. 25-50. [in Farsi]
- Dwan, D.; Insole, Ch. 2012. *The Cambridge Companion to Edmund Burke*, Cambridge University Press.
- Fazeli, Mirza Hoseyn. 2011. *Jaygah Mardom dar Nezam Siyasi Dini az Manzar Ayatollah Naini wa Shahid Sadr (The Position of the People in the Political and Religious System from the Perspective of Ayatollah Naini and Martyr Sadr)*, Qom: Al-Mustafa International Translation and Publishing Center. [in Farsi]

- Francis, P.; Canavan, S. J. 1959. "Edmund Burke's Conception of the Role of Reason in Politics", in: *The Journal of Politics*, 21 (1), pp. 60-79.
- Frisch, M. 1954. "Burke on Theory", in: *Cambridge Journal*, 2, pp. 292-297.
- Hampsher-Monk, I. 2009. *Edmund Burk*, Routledge.
- Harris, I. 1993. *Pre-Revolutionary Writings*, Cambridge University Press.
- Harris, I. 2012. "Burke and Religion", in: (eds.) Dwan, D & Insole, Ch. 2012. *The Cambridge Companion to Edmund Burke*, Cambridge University Press.
- Huntington, S. P. 1957. "Conservatism as an Ideology", in: *American Political Science Review*, 51 (2), pp. 454-473.
- Insole, Ch. 2005. *The Politics of Human Frailty: A Theological Defense of Political Liberalism*, Notre Dame, Ind.: University of Notre Dame Press.
- Insole, Ch. 2008. "Two Conceptions of Liberalism: Theology, Creation, and Politics in the Thought of Immanuel Kant and Edmund Burke", in: *Journal of Religious Ethics*, 36 (3), pp. 447-489.
- Laski, H. J. 1920. *Political Thought in England from Locke to Bentham*, Echo Library.
- Mahmud Panahi, Seyyed Mohammad Reza. 2019. "Sekolarism ya Pošt Sekolarism; Barresi Nesbat Din wa Siyasat az Didgah Habermas and Motahari (Secularism or Pošt-secularism; Examining the Relationship between Religion and Politics from the Perspective of Habermas and Motahari)", in: *Researches of Science and Religion*, yr. 10, no. 2, pp. 235-261. [in Farsi]
- Malek Afzali Ardakani, Mohsen. 2012. "Mahiyat wa Hokm Sherkat dar Entekhabat az Manzar Feghh Siyasi Islam (The Nature and Ruling of Participation in Elections from the Perspective of Islamic Political Jurisprudence)", in: *Islamic Government*, no. 66, pp. 83-108. [in Farsi]
- Mohammadi, Seyyed Morteza. 2006. "Rabete Din wa Siyasat dar Se Hozeh Nabowat, Imamat wa Feghahat (The Relationship between Religion and Politics in the Three Fields of Prophethood, Imamate and Jurisprudence)", in: *Philosophy, Theology and Mysticism*, no. 2, pp. 23-53. [in Farsi]
- Morley, J. 1867. *Edmund Burke: a Historical Study*, London: MacMillan.
- Naghibzadeh, Ahmad; Izadi, Amir Mohammad. 2015. "Rabete Din wa Siyasat dar Asr Pasasekiyular (The Relationship between Religion and Politics in the Pošt-secular Era)", in: *Political Science Studies*, yr. 10, no. 4, pp. 194-217. [in Farsi]

- Pollock, F. 1971. Spinoza: His Life and Philosophy, Kegan Paul Publications.
- Rahmatollahi, Hoseyn; Shirzad, Omid. 2017. "Taamoli bar Jaygah Din dar Tahawolat Akhlagh Siyasi Gharb (A Reflection on the Place of Religion in the Evolution of Western Political Ethics)", in: Philosophy of Religion, yr. 14, no. 4, pp. 723-742. [in Farsi]
- Sajedi, Amir. 2015. "Jaygah wa Karwijeh Sekolarism dar Gharb wa Jahan Islam (The Place and Functions of Secularism in the West and the Islamic World)", in: Political Science, yr. 11, no. 31, pp. 49-92. [in Farsi]
- Sohrabifar, Mohammad Taghi. 2004. "Gozar az Tarif Din be Shomulgerayi (Passing from the Definition of Religion to Inclusiveness)", in: Thought Porch, no. 31, pp. 24-45. [in Farsi]
- Stanlis, P. 2003. Edmund Burke and the Natural Law, Routledge.
- Stanlis, P. 2007. Edmund Burke: Essential works and Speeches, Routledge.
- Stephen, L. 1881. History of English Thought in the Eighteenth Century (Volume II, reprinted in 2005), Adamant Media Corporation.
- Stephen, L. 2005. History of English Thought in the Eighteenth Century (Volume II, reprint of 1881), Adamant Media Corporation.
- Strauss, L. 1963. Natuaral Right and History, Chicago, University of Chicago Press.
- Zahmatkesh, Mahdi; Jafari, Ali. 2011. "Rabeteh Din wa Siyasat dar Islam (The Relationship between Religion and Politics in Islam)", in: Foreign Policy, yr. 25, no. 3, pp. 757-784. [in Farsi]